

مطالعه تطبیقی لغات در نمونه‌هایی از اشعار مولانا، سنایی و عطار

ناهید صفری هکوانی*

تاریخ دریافت: ۹۸/۳/۲۰

حمید صمصام**

تاریخ پذیرش: ۹۸/۷/۱۵

احمد رضا کیخا فرزانه***

چکیده

بی‌راه نخواهد بود اگر ادعا شود غیر از مولوی و حافظ شاعر دیگری نداریم که در میان خانواده‌های ایرانی، اصناف و طبقات مختلف جامعه، فرهیخته و بی‌سواد، فقیه و عامی، درویش و سلطان و... محبوبیت و نفوذ داشته باشد، تا آنجا که در خیر و شر و در تصمیمات مهم زندگی به کلام اش تاسی جسته و الگوی رفتاری می‌گیرند. کلمه، کلید ورود به دنیای شعر شاعر است، که به اشکال مختلفی چون ترکیب، اصطلاح، اعلام، تلمیح و کاربردهای مجازی جلوه می‌کند؛ به رغم اهمیت بسزایی که در درک شعر دارد، هنوز به شکلی منظم و با رعایت اصول مدخل‌نویسی در یک کتاب جمع‌آوری و معنی نشده است. این مقاله اولین تلاش در این راستا می‌باشد که به روش کتابخانه‌ای و از طریق فیش برداری، مراجعه به شروح و تفاسیر معتبر و فرهنگ‌های لغت و اصطلاحات قدیم و جدید، تقدیم خوانندگان می‌گردد. ویژگی این رساله، «بیت محور» بودن معانی لغات و ترکیبات است، بدین معنی که هدف، تدوین یک فرهنگ لغت نبوده، بلکه غرض اصلی رفع مشکلات ابیات «مثنوی» مولوی- دفتر اول- بوده، بدین لحاظ از میان معانی متعدد و متفاوت برای یک لغت در فرهنگ‌های لغات و اصطلاحات، تنها معنایی که به کار بیت می‌آید و مناسب محور عمودی و افقی بیت است، ضبط گردیده است.

کلیدواژگان: لغات، ترکیبات، تعبیرات، اصلاحات، کنایات.

* دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران.

** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران.

dr.hamid.sasm@gmail.com

*** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران.

نویسنده مسئول: حمید صمصام

مقدمه

جلال الدین محمد بن بهاء الدین محمد حسین بن احمد خطیبی، مشهور به مولانا، در تاریخ پنجم ربیع الاول ۶۰۴ ق/ ۳۰ دسامبر ۱۲۰۷ م (تلمذ حسین، ۱۳۷۸: ۱۱) در شهر بلخ که از مراکز فرهنگ اسلامی- ایرانی شمرده می‌شد، در خانواده‌ای مذهبی، از پدری دانشور به نام بهاء الدین و مادری به نام مؤمنه به دنیا آمد؛ پس از شصت و هشت سال عمر پربار و زندگی گرانسنگ، در پنجم جمادی الاخر سال ۶۷۲ هجری / ۱۷ دسامبر ۱۲۷۳ میلادی بدرود حیات گفت (بیانی، ۱۳۸۴: ۱۸). وی از پدرش معارف عظیم اسلامی و از فرهنگ زمان خویش، جهان بینی عرفانی را به ارث برد و خود نیز بعداً با آثار و اشعارش بر غنای آن افزود.

«تحصیلات گسترده و عمیق او در علوم و معارف، تسلط او به ادبیات عرب و عجم و آشنایی وسیع او با ادبیات و فلسفه یونان قدیم و دانش و فرهنگ آن دوره از او متکلمی آگاه و ژرف نگر و شاعری عارف ساخت. او نه تنها با اشعار سنایی و عطار آشنایی عمیقی داشت، بلکه با دیگر آثار بزرگ ادبیات عرب و فارسی- تا زمان خود- مثل «کلیله و دمنه»، «شاهنامه»، «ویس و رامین»، اشعار نظامی، ابونواس و متنبی الفت داشت» (لئونارد لویزن، ۱۳۸۴: ۴۲۹). به علاوه تأثیر پدر و نقش مرادگونه او از سویی، و حرمت، ارادت و نقش مریدگونه و اخلاقی جلال الدین محمد در برابر پدرش از سویی دیگر، گویی او را برای خدمت و کسب معرفت از مرشدی متنفذ برهان الدین محقق ترمندی و سپس به شیفتگی کمالات معنوی صاحب‌دل پرشور دیگری (شمس الدین محمد تبریزی) آماده ساخته بود؛ آمادگی و روحیه خاص و بی‌قراری کم نظیری که مولوی آن را همیشه و همه جا تا حلب و دمشق و قونیه با خود برد و چشمه جوشان مثنوی را در وجود او جاری ساخت. بی شک، این اخلاق بزرگ منبشانه که از مولوی متواضع‌ترین شاعران را در ادب فارسی به وجود آورده، در دیگرخواهی و محبت‌های ایثارگرانه مولوی بی تأثیر نیست. فروتنی، انسان دوستی و وارستگی‌هایی که اولاً مانع از آن است که به رسم زمان به مداحی و ستایش‌گری ستمکاران صاحب زر و زور بپردازد؛ ثانیاً ایجاب می‌کند که رسم خودستایی و تمجید از خود را که در میان اکثر شعرا امری متداول بوده، عملاً

کنار گذاشته و حتی غالب اشعارش را به نام و یاد مرادش، شمس تبریزی بسراید (ترابی، ۱۳۸۵: ۱۱۰).

بررسی برخی واژگان دیوان مثنوی

«مولانا» مثنوی را در شش دفتر با بیش از بیست و شش هزار بیت (دویست و هفتاد و پنج حکایت کوتاه و بلند) شامل مباحث گوناگون خلق کرده و نقطه آغازین آن داستان معروف نی جدا افتاده از نیستان است که در واقع شاعر دور مانده از اصل خویش و بیان «شرح درد اشتیاق» و باز جستن روزگار وصل خویش می‌باشد و در حقیقت سراسر کتاب داستان این عشق سوزان و ناله و نوای همین نای (ببریده از نیستان) است» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۴: ۹۷).

آب حیوان: آب حیات، آب زندگانی، چشمه‌ای که در ظلمات است و قدما باور داشتند هر کس از آن خورد عمر جاودان یابد (فرهنگ تلمیحات):

آب حیوان از کجا خواهی تو یافت؟ موج دریا را کجا خواهی شکافت؟ (۵۷۴/۱)
آب حیوان بود و دریای گرم زنده گشته هم عرب زو، هم عجم (۱/ ۲۲۵۱)
آب کور: ناسپاس:

از برای آب، چون خصمش شدند نان کور و آب کور، ایشان بُدند (۱/ ۲۵۱۰)
آبخور: آبخور:

هر دو نی خوردند از یک آبخور این خالی و، آن دیگر شکر (۱/۲۶۹)
آبی: به (میوه ای که شبیه سیب است):

گر تو صد سیب و، صد آبی بشمری صد نمائد، یک شود چون بفشری (۱/۶۸۰)
آتش جبین: سرخ رو، پیشانی سرخ، یا آنکه ذات‌اش آتش است (مجازاً):

گرد دید ابلیس و گفت: این فرع طین چون فزاید بر من آتش جبین؟ (۱/ ۳۹۶۱)
آتش طبع: آتش طبیعت، نفس سرکش چون آتش:

آتش طبع اگر غمگین کند سوزش از امر ملیک دین کند (۱/ ۸۳۴)

آتش طبع اگر شادی دهد اندرو شادی ملیک دین نهند (۱/ ۸۳۵)

آتش کش: جذب کننده آتش:

سوخته، چون قابل آتش بُود سوخته بستان که آتش گش بود (۱/ ۱۷۲۲)
آتش - مثال: مانند آتش، شکل و صورتی چون آتش (فروزانفر) آبی که صورت آتش دارد (اکبرآبادی):

اندر آ و آب بین آتش مثال از جهانی کآتش است آتش مثال (۱/ ۷۸۹)

آتشی: خشمگین، آتشین مزاج:

گفت من سوزیده‌ام ز آن آتشی تو مگر اندر بر خویشم گشی (۱/ ۱۳۰۲)

آخر زمان: آخر الزمان، هزاره هفتم یا ششم از فرود آدم که در آن بعثت حضرت رسول اکرم واقع شد (فروزانفر)، پایان سیر الله عارفان است:

دامن او گیر زود تر بی گمان تا رهی در دامن آخر زمان (۴۲۴)

آدم (ع) و سجده ملائک: مقام والای آدم، حقیقت انسانیت، جامع مظهر ذات و جمیع اسماء صفات الهی است (فروزانفر):

اسب همّت، سوی اختر تاختی آدم مسجود را نشناختی (۱/ ۵۴۰)

آدم (ع) و توبه: آدم (ع) به واسطه نافرمانی (خوردن گندم) از بهشت رانده شد و توبه نمود (بقره/ ۳۷۰):

آدم از فردوس و از بالای هفت پای ماچان از برای عُذر رفت (۱/ ۱۶۳۵)

بهر گریه آمد آدم بر زمین تا بُود گریان و نالان و حَزین (۱/ ۱۶۳۴)

آدم (ع): نخستین انسان؛ **حضرت آدم ابوالبشر (ع):**

روزی آدم بر بلیسی کو شقی است از حقارت و از زیافت بنگریست (۱/ ۳۸۹۳)

زآنکه آدم، ز آن عتاب، از اشک رست اشک تر باشد دم توبه پرست (۱/ ۱۶۳۳)

آدم (ع) و خوشه گندم: حضرت آدم و بهشت و شجره ممنوعه (خوشه گندم یا سیب) خورد و نافرمانی حق تعالی کرد:

دام آدم، خوشه گندم شده تا وجودش خوشه مردم شده (۱/ ۲۷۹۰)

آدم و نهی از خوردن میوه: شادکامانه هر چه بخواهید بخورید و بدین درخت نزدیک نشوید (بقره/ ۳۵):

این همه دانست، چون آمد قضا دانش یک نهی، شد بر وی خطا (۱/ ۱۲۴۹)

دامن او گیر کو دادت عصا در نگر کآدم چه ها دید از عصی (۱/ ۲۱۴۰)

آدم و گندم: خوردن یک دانه گندم سبب تیرگی و گرفتگی خورشید وجود حضرت آدم(ع) شد:

گندمی، خورشیدِ آدم را کُسوف چون ذنبِ شَعشاعِ بَدری را خُسوف(۱/ ۳۹۹۱)
آشنا: شنا:

هر دو بحری آشنا آموخته هر دو جان، بی دوختن بردوخسته(۱/ ۷۵)
هیچ دانی آشنا کردن؟ بگو گفت: نی، ای خوش جوابِ خو برو(۱/ ۲۸۳۹)
آفتاب: شخصیت معنوی انسان کامل به حقیقت حق تعالی(فروزانفر):
دید شخص فاضلی، پرمایه بی آفتابی در میان سایه بی(۱/ ۶۸)
آفتابی:

رُو ز سایه آفتابی را بیاب دامنِ شه شمسِ تیریزی بتاب(۱/ ۴۲۷)
آفتاب آمد دلیل آفتاب: دلیل بر وجود آفتاب خود آفتاب است. برای اثبات چیزی هیچ دلیل روشن‌تر از وجود آن نیست(فروزانفر):

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید، از وی رُو متاب(۱/ ۱۱۶)
آفتابِ مُنتَجِم: آفتاب روشن و تابان، قرآن(مجازاً):
گفت حق در آفتابِ مُنتَجِم ذکرِ تِزاور، کَذَا عَنِ كَهْفِهِم(۱/ ۳۰۰۶)
آلت: وسیله‌ای برای دلیل وجود بقای شخصیت و نوعی عرض هنر است(فروزانفر):
ز آنکه آلت دعوی است و هستی است کار در بی آلتی و پستی است(۱/ ۲۶۹۷)
آن سَر: عالم غیب، ذات حق:
مُنَبَسَط بودیم و یک جوهر همه بی سَر و بی پا بُدیم آن سَر همه(۱/ ۶۸۶)
آهَرَمَن: اهریمن:

ما همه نَفسی و نَفسی می‌زنیم گر نخوانی، ما همه آهَرَمَنیم(۱/ ۳۹۲۲)
آیةٌ أَوْ نُنْسِهَا: هیچ آیتی را منسوخ نگردانیم(بقره/ ۱۰۶):
گرت بُرهان باید و حُجَّت، مِها باز خوان مِنْ آیةٍ أَوْ نُنْسِهَا(۱/ ۱۶۷۳)
آبا: با الف مفتوح معنی پدر و اگر الف مکسور معنی نانخورش(اکبر آبادی):
من بگویم: شُکر، چه خوردی آبا؟ او بگوید: شربتِی یا ماشبا(۱/ ۳۳۶۵)
إِبْتِهَال: دعا از روی اخلاص و زاری:

- چون چنین شد، اِبتهال آغاز کن ناله و تسبیح و روزه ساز کن (۱/ ۱۱۹۵)
- آبدال:** اولیاء الله، گروهی از مردان حق که صفات زشت بشری را به اوصاف الهی بدل کردند و عدد ایشان هفت یا چهل یا... است (فروزانفر):
- این دم آبدال باشد ز آن بهار در دل و جان روید از وی سیزه زار (۱/ ۲۰۴۲)
- ابراهیم و سَرُو و یاسمین:** ابراهیم در میان آتش، گل و یاسمن پیدا کرد. گلستان شدن آتش بر ابراهیم. گفتیم: آتشا بر ابراهیم باش سرد و سازگار (انبیاء/۶۹):
- اندر آ اسرارِ ابراهیم بین کو در آتش یافت سَرُو و یاسمین (۱/ ۷۹۰)
- ابراهیم و آتش:**
- در تو نمرودی است، آتش در مرو رفت خواهی اول ابراهیم شو (۱/ ۱۶۰۶)
- پَرورَد در آتش، ابراهیم را ایمنی روح سازد بیم را (۱/ ۵۴۷)
- آتش، ابراهیم را دندان نزد چون گزیده حق بُود، چُونش گَرَد (۱/ ۸۶۱)
- آبرَص:** بیماری‌ای که بخشی از بدن سپید شود:
- آکمه و آبرَص چه باشد؟ مُرده نیز زنده گردد از فسونِ آن عزیز (۱/ ۳۰۶۹)
- ابریشم-بها:** دست مزد نوازنده:
- این قَدَر از بهرِ ابریشم بها خرج کن چون خرج شد، اینجا بیا (۱/ ۲۱۶۶)
- نَک قُراضه چند، ابریشم بها خرج کن این را و باز اینجا بیا (۱/ ۲۱۸۳)
- گفت: خواهم از حقِ آبریشم بها کو به نیکویی پذیرد قلبها (۱/ ۲۰۸۷)
- ابشروا:** مژده دهید (فصلت/۳۰):
- سوی نخجیران دوید آن شیر گیر کابشروا یا قومِ إِذِ جَاءَ الْبَشِيرِ (۱/ ۱۳۵۳)
- أَبْصَارُنَا لَا تُدْرِكُهُ:** او را دیدگان نبینند و او دیدگان را بیند و اوست لطیف آگاه (اعراف/۱۴۳):
- لَا جَرَمَ أَبْصَارُنَا لَا تُدْرِكُهُ وَ هُوَ يُدْرِكُ بَيْنَ تَوَازِ مَوْسَى وَ كُهُ (۱/ ۱۱۳۵)
- ابله:** نادان؛ عاشق و شیدای عشق الهی که عقل را قربانی عشق حق می‌گرداند (مجازاً):
- خود جهان آن یک کس است، او ابله است اختران، هر یک همه جُزُو مَه است (۱/ ۲۹۲۶)
- ابلیس آدم-رُوی:** آنکه باطنی شیطانی و ظاهری انسانی دارد:

چون بسی ابلیسِ آدم رُوی هست پس به هر دستی نشاید داد دست (۱/۳۱۶)
إِبْنُ الْوَقْتِ: کسی که زمان را از دست نمی‌دهد و حال را غنیمت می‌شمرد، فرصت طلب:

صوفی **إِبْنُ الْوَقْتِ** باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق (۱/۱۳۳)
بارِد: سرد، خنک:

مکرها در کسبِ دنیا، بارد است مکرها در ترکِ دنیا، وارد است (۱/۹۸۰)
بارِگه: سرای، خیمه بزرگ:

پیشِ قدرت، خلقِ جمله بارِگه عاجزان، چون پیشِ سوزن کارِگه (۱/۶۱۲)
بارنامه: حشمت، بزرگی:

ز آنکه بوشِ پادشاهان از هواست بارنامه انبیا از کبریاست (۱/۱۱۰۴)
باز خریدن کسی از حاجت: برآوردن حاجت، بی نیاز کردن کسی:

بانگ آمد مر عُمَر را کای عُمَر بنده ما را ز حاجت باز خر (۱/۲۱۶۲)
بازغ: روشن، تابان:

ز آنکه بینا را که نورش بازغ است از دلیلِ چون عصا، بس فارغ است (۱/۱۵۰۸)
باعدد: متکثر؛ تمام صفات الهی از نظر کثرت در مقام واحدیت و از نظر وحدت در مقام احدیت در دل ظهور کند (گوهرین):

عکسِ هر نقشی نتابد تا ابد جز ز دل، هم با عدد، هم بی عدد (۱/۳۴۹۰)
بانگِ سلسل: اذان زنجیروار خوش:

ای بلال، افراز بانگِ سلسلت ز آن دمی کاندردمیدم در دلت (۱/۱۹۸۷)
بایزید: از اکابر صوفیه معتقد به وحدت وجود:

خُرده گیرد در سخن بر بایزید ننگ دارد از وجودِ او یزید (۱/۲۲۷۵)
بُتِ موزون: معشوق خوشایند و متناسب، محبوب خوش اندام:

ای حریفانِ بُتِ موزونِ خود من قَدَح‌ها می‌خورم پُر خونِ خود (۱/۱۵۶۰)
بحثِ جان: سخن معنوی؛ شهود حقیقت از طریق صفای باطن است:

بحثِ عقلی گر دُر و مرجان بود آن دگر باشد که بحثِ جان بُود (۱/۱۵۰۱)
آن زمان که بحثِ عقلی، ساز بود این عُمَر با بُو الحِکَم همراز بود (۱/۱۵۰۳)

- بحر:** دریا؛ حضرت حق (مجازاً)، دریا در میان تمثیلات مولانا، نماد دریا بیش‌ترین سهم را داراست و معانی زیادی دارد. عمدتاً دریا، مفهوم حق تعالی دارد (تاج‌دینی):
 هست قرآن، حال‌های انبیا ماهیان بحر پاک کبریا (۱/۱۵۳۸)
بُد: چاره، گریز:
 خاصه رنجور و ضعیف آواز شد لیک باید رفت آنجا، نیست بُد (۱/۳۳۶۲)
بَدپیوند: بد رفتار:
 چون گرسنه می‌شوی، سگ می‌شوی تُند و بَدپیوند و بَدِ رگ می‌شوی (۱/۲۸۷۳)
بدحال: بیمار، تبه روز و غمگین، بدخوی کسی که حالات قلبی او نازل است:
 من به هر جمعیتی نالان شدم جفت بدحالان و خوش‌حالان شدم (۵/۱)
بَدداوری: سرنوشت ناگوار:
 کاش کآن هم ننگ بود یکسری تا نرفتی بر وی آن بَدداوری (۱/۲۰۶)
بَدنعل: شوم:
 بر چه می‌گریی؟ بگو بر فعلشان بر سپاه کینه بَدنعلشان؟ (۱/۲۵۶۲)
بَر: حاصل، ثمر:
 هیچ گندم کاری و جو بر دهد؟ دیده‌ای اسبی که گَره خر دهد؟ (۱/۱۶۴۶)
بَر سَر آمرو دُبُن بینی چُنان: قضاوتی با تعصب و خودخواهی در امری که باعث می‌شود حقیقت را در نیابد؛ هستی و خودپرستی (مجازاً) (اکبر آبادی):
 بَر سَر آمرو دُبُن بینی چُنان زآن فرود آ، تا نمآند آن گمان (۱/۲۳۶۳)
بُرّاق: هر چیز تند رو را گویند (مجازاً)؛ ستوری که پیامبر (ص) در شب معراج بر آن سوار شد:
 جمله‌شان گشته سواره بر نی ای کاین بُراقِ ماست یا دُلْدُل پی ای (۱/۳۴۳۷)
 وآنکه پایش در ره کوشش شکست در رسید او را بُراق و بر نشست (۱/۱۰۷۳)
بر بُراقِ ناطقه قید زدن: سخن کوتاه کردن (مجازاً):
 این سخن پایان ندارد، خیز زید بر بُراقِ ناطقه بر بند قید (۱/۳۶۰۸)
بر آب گره بستن: کاری محال انجام دادن؛ مکار و زبردست (مجازاً):
 و وزیری داشت گبر و عِشوه دِه کو بر آب از مکر بر بستی گره (۱/۳۳۸)

بَر بخوردن: برخوردار و کامیاب شدن:
در گنه، او از ادب پنهانش کرد ز آن گنه بر خود زدن، او بَر بخورد (۱/ ۱۴۹۰)
برتافتن: تحمل کردن، طاقت آوردن:
آرزو می خواه، لیک اندازه خواه برنتابد کوه را یک برگِ کاه (۱/۱۴۰)
برجان نهادن چیزی: بکار بستن چیزی:
چون اشارت‌هاش را بر جان نهی در وفای آن اشارت، جان دهی (۱/ ۹۳۴)
بَرزَخ لا یَبغیان: حائل نامرئی (رحمن/۱۹/۲۰):
بحر تلخ و بحر شیرین در جهان در میانشان بَرزَخ لا یَبغیان (۱/۲۹۷)
اهل نار و خلد را بین هم دُکان در میانشان بَرزَخ لا یَبغیان (۱/ ۲۵۷۰)
برگ: روزی شبانه:
شکر می‌گوید خدا را فاخته بر درخت و برگِ شب ناساخته (۱/ ۲۲۹۲)
برگِ بی برگی: سرمایه عدم تعلق به وابستگی‌های دنیا و رهایی و آزادگی از بند
هوای نفس و جمیع ما سوی الله است:
مرگِ بی‌مرگی بُود ما را حلال برگِ بی‌برگی بُود ما را نوال (۱/ ۳۹۲۷)
گر بریزد برگ‌های این چنار برگِ بی‌برگیش بخشد کردگار (۱/ ۲۲۳۷)
بُرون: بیرون، مادی و حسی:
ای شهان، کشتیم ما خصمِ بُرون ماند خصمی زو بتر در اندرون (۱/ ۱۳۷۳)
چونکه واگشتم ز پیکارِ بُرون روی آوردم به پیکارِ درون (۱/ ۱۳۸۶)
بریان بودنِ دل: دل سوخته داشتن، شیفته و واله بودن (مجازاً):
ای خُنک چشمی که آن، گریانِ اوست ای همایون دل که آن، بریانِ اوست (۱/ ۸۱۸)

شرح برخی از واژگان شعر عطار و سنایی

آب: به زبان رومی، نام ماه یازدهم بود از سال ایشان و آن مدت بودن آفتاب است در
برج اسد؛ قیل در برج عقرب (آنندراج):
چو آب روی او خرچنگ بشناخت دو اسبه خویشان بر آب انداخت (الهی نامه):

آب از بالای سر شدن: بدبختی به منتهی رسیدن (امثال و حکم):
آتش عشق تو نتوانم نشاند کآبم از بالای سر شد، چون کنم (دیوان: ۴۶۶)
آب از چاه به غربال کشیدن: مانند آب با غربال پیمودن، کنایه از کاری عبث و بیهوده:

هرچند آن به دلیل روشنت باید کرد آبی است که از چاه به غربال کشند
(مختارنامه: ۴۳).

با توجه به بررسی های صورت گرفته در غزلیات سنایی و عطار، این نوع کاربرد در شعر هر دو شاعر، بسامد چشمگیری ندارد. سنایی با ۲۶ مورد فراوانی و عطار نیز با ۲۲ مورد در غزلیات، نسبت به تعبیر، سهم کمی را به خود اختصاص داده‌اند. در سنایی به صورت ترکیبات زیر:

زمانی بی زمانه: ۱۳، عقل دراز عقل: ۱۰، زیرکان دیوانه: ۱۰، خاطر بی خاطران: ۳۵، شربت زهر: ۱۱۵، وجود نیستی: ۱۲۱، خفته بیدار/ عاقل دیوانه: ۱۲۴، گویای خاموش/ خاموش گویا: ۲۰۴، عاشق هست و نیست: ۲۵۴، دین کفرآمیز: ۳۰۵، برگ بی برگی: ۳۳۴، هوش و جان بی هوشان: ۳۳۶، آسمان خاک بیز: ۳۷۰، درد صافی: ۳۷۶، آوازه آوارها: ۳۸۴، دولت بی دولتی/ نیروی بی نیرویی: ۳۹۳، عقل رعنا: ۳۹۴، معتکف راه خرابات: ۴۰۶.

و در عطار به صورت ترکیبات:

حکایت مطبوع درد: ۱۵، عیش تلخ: ۱۶۱، دین دار دیر: ۱۹۵، زنده مردن: ۲۰۰، ذوق نیستی: ۲۰۰، عقل حيله گر: ۲۰۸، دریای پرآتش: ۲۱۵، خاک تر: ۲۵۴، گویای بی سخن: ۲۶۴، عقل پر حيله: ۳۱۱، عقل سرکش: ۳۶۳، بانگ ناشنید: ۳۵۹، آتش سیراب: ۴۶۴، آتش تر: ۴۶۶، به بکری زادن: ۵۰۴، دریای آتش: ۵۲۰، زبان بی زبانان، نشان بی نشانان: ۶۵۲، سلطنت فقر/ برگ عدم/ راه فنا: ۶۵۴، ننگ مسلمانی: ۸۲۲.

در ترکیبات، دو شاعر عارف از لحاظ جمع دو کلمه تا حدی مشابه و یکسان عمل کرده‌اند. چنانکه در چند مورد، یکی از پایه‌های اصلی تناقض را کلمه «عقل» و کلمه «دیوانه» یا صفت‌هایی متناسب با این دو کلمه تشکیل داده است. مثلاً در سنایی ترکیبات عقل دراز عقل: ۱۰، عاقل دیوانه: ۱۲۴، عقل رعنا: ۳۹۴ و در عطار ترکیبات

عقل حيله گر: ۲۰۸، عقل پر حيله: ۳۱۱، عقل سرکش: ۳۶۳. همچنین در این ترکیبات اندک نیز مواردی که در حوزه مفاهیم متناقض نما بررسی شد. مثلاً در سنایی ترکیبات وجود نیستی: ۱۲۱، عاشق هست و نیست: ۲۵۴ و در عطار ترکیبات ذوق نیستی: ۲۰۰، برگ عدم/ راه فنا: ۶۵۴ در حوزه فنای بنده وحدت وجود قرار می‌گیرد. یا ترکیباتی چون عقل دراز عقل: ۱۰، خفته بیدار/ عاقل دیوانه: ۱۲۴، زیرکان دیوانه: ۱۰، دین کفرآمیز: ۳۰۵، آوازه آوارها: ۳۸۴، عقل رعنا: ۳۹۴، معتکف راه خرابات: ۴۰۶ و در سنایی ترکیباتی چون دین دار دیر: ۱۹۵، عقل حيله گر: ۲۰۸، عقل پر حيله: ۳۱۱، عقل سرکش: ۳۶۳، ننگ مسلمانی: ۸۲۲ در حوزه مفاهیم قلندرانه قرار می‌گیرد.

بخشی از درونمایه غزل‌های قلندرانه سنایی به ستیز با جامعه ریا ورز اختصاص یافته و به صورت اعتراض به معیارهای جامعه شریعتمدار خود را نشان می‌دهد. سنایی در غزل‌های قلندرانه خود در عین حال که به نکوهش شریعتمداران ریاکار می‌پردازد، قلندریان و خراباتیان را می‌ستاید و از کارهای خلاف شریعت آن‌ها با ستایش یاد می‌کند. زبانی که برای بیان این درونمایه‌ها به کار می‌رود طبعاً با زبان غزل‌های غیر قلندرانه و زبان مدایح و زهدیات او متفاوت است. در غزلیات سنایی:

کز رفق سنایی اندرین حالت از راه مغان ره هدی کردم (سنایی: ۲۲۹)
باده نوشیم بی ریا از آنک با ریا توبه نصوح کنیم (همان: ۲۳۴)
آن به که یکی قلندری وا می گیریم ار چه دانشمندیم (همان: ۲۳۱)

عطار نیز همچون سنایی در غزلیات، شیوه قلندرانه و اهل ملامت را دنبال می‌کند. بنیاد سخن قلندرانه عطار بر اظهار ملامت از قیود و آدابی است که از مظاهر منتج به ابتذال در زندگی عامه به شمار می‌رود. او با نگاهی که به دین و مذهب در نگاه باورمندان و متشرعان جامعه پر از بی‌عدالتی‌های زمانه خویش داشته است، حاصلی جز نخوت و غرور که زهد آنان را در خود فسرده است، نمی‌بیند؛ بدین‌سان درد دین ریازده، او را به سوی اندیشه شکستن عادت و هنجارهای رسمی جامعه سوق می‌دهد و بر همین پایه، بن‌مایه غزلیات قلندرانه وی را نوعی خلاف عادت می‌سازد که ظاهری ناساز با امر شریعت دارد.

نمونه‌هایی از این گونه در غزلیات عطار:

مگو ز خرّقه و تسبیح از آن که این دل مست

میان ببسته به زّار در مناجاتست

(همان: ۴۶)

قلندریات

تصوف سنایی و عطار بنا بر شکل گیری شناخت کشف و شهودی عرفانی، با فاصله گرفتن از زهد محض، با درد عشق آمیخته است. در نظر این دو شاعر درد عشق با درد دین (دینداری ظاهری و خالی از ارزش مرسوم) یکی است و در واقع در غزلیاتشان به آفرینش شیوهای به نام «قلندریات» دست زده‌اند. در این زبان که زبان اعتراض است، زنجیرهایی از واژگان مردود و کلماتی که منفور و مخالف اعتقاد متشرعان است، در تناسب با واژگانی چون خرابات، قلاش، میخانه، دردی و ... که به سمت نمادسازی عرفانی آن‌ها بار معنایی مثبت یافته و در مقابل واژگانی چون مسجد، صومعه، زهد، خرّقه، صوفی و ... که حامل بار معنایی منفی هستند، کاربرد می‌یابد» (طایفی، ۱۳۹۱: ۴۱). شعر قلندری بستری مناسب در جهت القاء اندیشه‌های ملامتی گونه شاعر در اشعار عرفانی، به ویژه غزلیات است که منجر به بروز نوعی از شطحیات می‌گردد (همان: ۴۱).

از عمده‌ترین مفاهیم متناقض‌نما در غزلیات سنایی و عطار در چهار حوزه نشانه‌شناسیک (تصوف، شریعت، سیاست، علم رسمی) صورت می‌گیرد. این دو عارف، نشانه‌های رسمی و شرع را با نشانه‌هایی از عالم مخالف آن‌ها ترکیب می‌کنند. با ترکیب این عناصر متناقض، فضایی می‌سازند که در آن مرز میان نشانه‌ها و نمادهای شرعی و ضد شرعی محو می‌شود و خواننده را میان دو امر متناقض شناور می‌کند. حوزه تناقض، آزادترین قلمروی است که جان انسان می‌تواند در آن میان «و سوی متناقضات رفت و آمد آزاد داشته باشد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۴۳۱).

تناقض آمیزی هنرمندانه‌ای که این دو از ترکیب این عوالم ناهمخوان ساخته‌اند، نقطه رهایی از ایدئولوژی و فرهنگ تک‌صدایی روزگارشان است. در قلندریات سنایی نوعی ستیز با زهد و شریعت رایج دیده می‌شود. بکار گرفتن واژگان و مفاهیم مطرود شریعت

از قبیل قمار و شراب و ستایش باده نوش) و گرامی‌داشت رند و مغان نامسلمان و پناه بردن به خرابات، از اندیشه‌های رایج در غزلیات قلندران سنایی است.

نتیجه بحث

زبان یکی از پایه‌های اساسی تفکر و اندیشیدن و مایه تمایز بشر از سایر حیوانات است. سخن‌گویی و تفکر پیوندی ناگسستنی دارند و هیچ کدام بدون دیگری تحقق نمی‌پذیرد؛ به گفته دیگر زبان و اندیشه، لازم و ملزوم یکدیگر هستند.

گسترده‌گی، اهمیت و نقش زبان تا آنجاست، که زبان و مسائل مربوط به آن را نمی‌توان منحصر به یک شاخه از علوم دانست. اینکه زبان یک نهاد اجتماعی است، آن را به جامعه‌شناسی وابسته می‌سازد، و اینکه زبان تنها وسیله یا مؤثرترین وسیله‌ای است که دنیای درون ما را با جهان بیرون مرتبط می‌کند، زبان را با علم روان‌شناسی پیوند می‌دهد. از سوی دیگر زبان مورد توجه فیلسوفان و منطقیان نیز بوده و هست و به تازگی مسائل رایانه‌ای و مسائل مربوط به ارتباطات، متخصصان این رشته‌ها را نیز به وادی زبان کشانده و سرانجام زبان‌شناسان که زبان را نه به خاطر ارتباط آن با موضوعات دیگر، بلکه به خاطر خود زبان مورد مطالعه قرار می‌دهند. همه این مسائل بیان‌گر وسعت عمل زبان است و نشان می‌دهد که این پدیده به ظاهر ساده تا چه اندازه پیچیده و دشواریاب است. زبان علاوه بر اینکه عامل ایجاد ارتباط میان انسان‌هاست، مایه پدید آمدن یکی از بزرگ‌ترین هنرهای نوع بشر یعنی ادبیات است که خود از مفاخرات هر ملتی محسوب می‌شود. بدین گونه شعر و ادبیات هر ملت، وام‌دار زبان اوست.

می‌توان گفت زبان مهم‌ترین وسیله ارتباط میان مردم و بزرگ‌ترین عامل تشکیل اجتماعات، فرهنگ، تمدن، علم و هنر است؛ تا جایی که می‌توان چنین ادعا کرد که زبان مهم‌ترین نهاد اجتماعی است. بدیهی است، زنده بودن و پویایی یک زبان نیز به همین قابلیت تغییر، واژه‌سازی و واژه‌پذیری آن مربوط است.

زبان فارسی نیز همچنان که گفته شد از این قاعده مستثنی نبوده است، در طول تاریخ و با هجوم اقوام و فرهنگ‌های مختلف به این سرزمین، زبان فارسی با تعامل با آن‌ها به حیات خود ادامه داده، واژه‌های فراوانی از زبان‌های عربی، مغولی، ترکی و غیره

پذیرفته و همچنین تأثیراتی بسیار بر زبان‌های هندی، ترکی، عربی و غیره داشته است. علاوه بر آن بسیاری از نویسندگان و شاعران که به دلیل بیان اندیشه‌های‌شان به کلمات و ترکیباتی تازه نیاز داشته‌اند، با ساختن واژه‌های ترکیبی جدید، بر ساختار زبان و غنای آن افزوده‌اند. بنابراین بسامد بالای تعبیرات می‌تواند مؤید این باشد که هر دو شاعر عارف در پی بیان مفاهیم و اندیشه‌هایی هستند که به صورت گسترده در تعبیرات قابل بیان است و آن هم در تعبیراتی که با این نوع شگرد همراه است تا غبار عادت از چهره مفاهیم بلند و ارزشمند زدوده شود. متناقض‌نماهای استخراج شده در حوزه مفهوم وحدت وجود در غزل *عطار* در برابر غزل *سنایی* نسبت معنی‌داری را نشان می‌دهد و می‌تواند بیان‌گر این باشد که *عطار* اندیشه خود را به این شیوه بیان کرده است و کثرت و وحدت را همچون دو نقیض در کنار هم گنجانده است تا اهل انکار را مجاب کند و همچنان بتواند این اندیشه را گسترش دهد. در دیگر تعبیرات و مفاهیم دو شاعر غزلسرا چنان است که نمودار زیر بیان‌کننده آن است.

کتابنامه

- تاج‌دینی، علی. ۱۳۸۳ش، فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه مولانا، تهران: انتشارات صدا و سیما.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف. ۱۳۶۲ش، برهان قاطع، به کوشش دکتر معین، تهران: امیرکبیر.
- تلمذ، حسین. ۱۳۷۸ش، مرآة المثنوی، تهران: نشر گفتار.
- ثروت، منصور. ۱۳۷۵ش، فرهنگ کنایات، چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن.
- چند بهار، لاله تیک. ۱۳۸۰ش، بهار عجم، تصحیح کاظم دزفولیان، چاپ اول، تهران: طلایه.
- سجادی، سید جعفر. ۱۳۳۹ش، فرهنگ مصطلحات عرفا، تهران: کتابفروشی بوذرجمهری مصطفوی.
- سروش، عبدالکریم. ۱۳۷۹ش، قمار عاشقانه شمس و مولانا، چاپ سوم، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۷۱ش، فرهنگ تلمیحات (اشارات اساطیری، داستانی، تاریخی و مذهبی در ادبیات فارسی)، چاپ سوم، تهران: بی نا.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. ۱۳۷۴ش، دیوان، تصحیح تقی تفضلی، تهران: علمی و فرهنگی.
- عفیفی، رحیم. ۱۳۷۶ش، فرهنگنامه شعری، ۳ جلد، چاپ دوم، تهران: سروش.
- فرشاد، محسن. ۱۳۸۴ش، اندیشه‌های کوانتومی مولانا، تهران: نشر علم.
- فروزانفر، بدیع الزمان. ۱۳۶۱ش، زندگانی مولانا جلال الدین، تهران: کتابفروشی زوار.
- کی منش، عباس. ۱۳۸۲ش، مثلث عشق، تهران: انتشارات شبلی.
- گوهرین، سید صادق. ۱۳۸۱ش، فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، تهران: انتشارات زوار.
- مبشری، اسدالله. ۱۳۶۲ش، چنگ مثنوی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی.
- معین، محمد. ۱۳۶۴ش، فرهنگ فارسی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- نفیسی، علی اکبر. ۱۳۸۲ش، فرهنگ نفیسی، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی.
- همایی، جلال الدین. ۱۳۵۲ش، مولوی نامه، تهران: چاپ زر.

مقالات

- طایفی، شیرزاد و عاطفه شاهسونند. ۱۳۹۱ش، «بررسی قلندریات در دیوان عطار نیشابوری»، ادیان و عرفان، سال ۴۵، شماره ۲، صص ۳۹-۶۲.

Bibliography

Tajdini, Ali, 2004, The Culture of Symbols and Symbols in Molana's Thought, Tehran, Voice of Iran Publications

- Tabrizi, Mohammad Hossein Ibn Khalaf, (1362). A compelling argument. [By Dr. Moin], Tehran, Amir Kabir.
- Talmud, Hossein, 1999, Marat al-Mathnawi, Tehran Speech Publishing.
- Some Spring, Laleh Tik, (2001). Great Spring. [Correction by Kazem Dezfulian], First Edition, Tehran, Talayeh.
- Sajjadi, Sayyid Ja'far, (1339). Mysticism. Mostafavi Republic Bookstore, Tehran.
- Soroush, Abdul Karim, 2000, Romance Gambling, (Shams and Molana), Sarat Cultural Institute, 2000, Third Edition.
- Shamisa, Cyrus, (1371). Imagination culture (mythological, fictional, historical and religious references in Persian literature). Third edition, Tehran.
- Affifi, Rahim, (1997). Poetry Letter Culture (3 vols). Second edition, Tehran, Soroush.
- Farshad, Mohsen, 2005, Rumi's Quantum Thoughts, Tehran, Science Publishing.
- Forouzanfar, Badiez Zaman, 1971, The Life of Rumi Jalaluddin, Tehran, Zawaz Bookstore.
- Kay Manesh, Abbas, 2003, Love Triangle, Tehran, Shabali Press.
- Gohar, Seyed Sadegh, 2002, Masnavi Dictionary and Interpretations, Tehran Zavar Publications.
- Mobashari Asadollah, 1362, Cheng Masnavi, Tehran, Atai Press Institute.
- Moein, Mohammad, (1364). Persian culture. Tehran, Amir Kabir Publications.
- Nafisi, Ali Akbar, 2003, Nafisi Culture, National Library and Documentation Organization, Tehran.
- Homayi, Jalaluddin, 1352, Rumi, Tehran, gold print.
- Taifi, Shirzad, Atefeh Shahsavand, (2012) A Study of the Qalandariat in Attar Neyshabouri Divan », Religions and Mysticism, Volume 45, Number 2, pp. 39-62
- Attar Neyshabouri, Farideddin Mohammad, (1995) Divan, Taqi Tafazali Correction, Tehran: Scientific and Cultural

